وفای به عهد و پیمان

موضوع : وفای به عهد و پیمان

قال الله تبارک و تعالی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِين. وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيم».[1]

مقدمه

یکی از درس های مهمی که ما از عاشورا استفاده می کنیم و در روایات و آیات مورد تأکید قرار گرفته مسئلة وفای به عهد و پیمان است. وفای به عهد یکی از صفات مؤمن است کما این که بدقولی و زیر قول زدن صفت منافق است. از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: آقا دین چیست؟ «أخبْرنِی بِجَمیعِ شَرَایِعِ الدِّینِ یَابْنَ رَسولُ الله»؛ برای من باز کنید دین در چه چیزی خلاصه می شود؟ فرمود: در سه چیز: «الوَفاءُ بِالعَهدِ»؛ وفای به عهد، «وَقَوْلُ الحَقِّ»؛ حق گفتن، سوم «وَالْحُکمُ بِالعَدْلِ»[2]؛ با عدالت حکم کردن. اگر شما بگویید دین خیلی چیزهای دیگر هم است مثل نماز، روزه و امامت عرض می کنیم آنها با هم در همین سه تاست. وقتی می گوید وفای به عهد؛ ما یک عهد هم با خدا داریم. وقتی می فرماید که «قولٌ الحق»، حق گویی یعنی توحید. کسی که مشرک و بت پرست است قولش و کلامش حق نیست. وقتی می گوید حکم به عدالت، دیگر حق کسی پایمال نمی شود؛ پس درست است اگر بگویم همة دین در همین سه کلمه است.

اقسام عهد و پیمان

در قرآن خیلی آیه دربارة وفای به عهد آمده است؛ اما وقتی به این آیات نگاه می کنیم شاید بتوان گفت که عهد و پیمان چهارگونه است.

1- عهد با خداوند

یک: این قسم بالاترین قسمت عهد هست و شکستن آن لعنت دارد؛ خدا در قرآن لعنت کرده کسی را که این یک نوع عهد را بشکند و آن عهد با خداست. انسان با خدا عهد دارد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»[3]؛ بعضی از مؤمنان با خدا پیمان می بندند، گاهی انسان نذر می کند بعد نذرش را انجام نمی دهد، این پیمان شکنی است. یک وقت انسان قولی به خدا مي دهد بعد زیر قولش می زند. عهد با خدا سه گونه است: 1- فطری؛ 2- شرعی؛ 3- عقلی. فطرت ما به ما آموخته که موحّد باشیم، در نماز به خدا قول می دهیم «إیّاکَ نَعْبُدُ»؛ ما فقط تو را عبادت می کنیم «وَ إیّاکَ نسْتّعینُ»؛ از تو کمک می خواهیم، حال اگر کسی زیر این ها زد، و در حالی که به خدا قول مي دهد ما تو را عبادت مي کنیم، بعد رفت شیطان را عبادت کرد، این پیمان شکنی است. خدا در سورة یاسین می گوید: «ألَمْ أعْهَدْ إلَیْکُمْ»؛ انسان مگر تو با من پیمان نداری؟ آيا ما با تو عهد نکردیم؟ «ألَمْ أعْهَدْ إلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ»؟ نمی گوید ای افراد مؤمن، می گوید: ای بنی آدم؛ چون خدا توحید را در فطرت همه گذاشته است. «يا بَنی آدَمَ أنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ»؛ مگر ما با شما عهد نکردیم که دنبال شیطان نروید؟ خدایا چه موقع عهد کردی؟ پاسخ این است به تو فطرت پاک دادم، عقل دادم، شیطان را معرفی کردم، پیغمبر را برایت فرستادم قرآن را فرستادم، همة این ها عهد است. تو که اینها را می شناسی. « أنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إنَّه لَکُمْ عَدُوُّ مُبینٌ. وَأنِ اعبُدُونی هذا صِراطٌ مُستَقیمٌ». اگر کسی عهد با خدا را بشکند خیلی گناه دارد. خدا می گوید شما به عهدت عمل کن، من هم عمل می کنم ؛ «أُوفُوا بِعَهدِکُمْ»؛ شما به عهدتان عمل کنید من به عهدم عمل می کنم. زیر پیمان نمی زنم، مطمئن باشید عهد و پیمان من مسلم است. هر کسی به خدا قولی داد و پیمانی بست، خدا می گوید من به آن پیمان طرف مقابل عمل می کنم. لذا در قرآن لعن کردن کسانی را که میثاقشان را با خدا بشکنند.

میثاق بنی اسرائیل با خداوند

در قرآن یک بحثی است به نام میثاق؛ میثاق از عهد محکم تر است، میثاق پیمان است. یک موقع ما با خیلی ها پیمان بستیم و میثاق گرفتیم، خداوند از دانشمندان بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که وقتی پیغمبر آخرالزمان می آید اینها به مردم اعلام کنند که این همان پیغمبر آخرالزمان است. کجا از آنها میثاق گرفته بود؟ در تورات، کتاب آسمانی شان، همة آنها هم خبر داشتند، و دائم هم به مردم مي گفتند. مثلاً الآن فرض کنید ما دائم به مردم می گوییم آقا امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف مي آید، اگر آقا بیاید اولین وظیفة آن کسی که برای امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف تبلیغ کرده این است که بگوید این آقا همان آقایی است که ما می گفتیم، حال اگر وقتی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف آمد کسی منکرش نمی شود؟ در روایات داریم بعضی از افرادی که به مردم وعده آمدن امام زمان را داده اند، خودشان منکر حضرت می شوند، چون می بینند زیر بار آقا رفتن سخت است. ممکن است آقا حرف هایی بزند که به مذاقشان خوش نیاید. لذا خودشان می گفتند پیغمبر می آید، حالا که آمد گفتند این پیغمبر نیست، به شخصیت آن حضرت جسارت کردند و او را انکار کردند. لذا قرآن در سورة آل عمران، می گوید: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ»، می گوید «أُوتُواْ الْكتَابَ»؛ یعنی دانشمندان. قرآن می گوید: آیا ما از شما (اهل کتاب) پیمان نگرفته بودیم که پیغمبر را معرفی کنید «وَلا تکتُمونَه»[4] کتمان و مخفی نکنید، «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّهُ»[5] کسانی که کتمان می کنند و حقیقت ها را نمی گویند، قرآن می گوید لعن و عذاب بر اینهاست. بنابراین ما چهارگونه عهد داریم: 1- عهد با خدا؛ زیر قولتان نزنید خیلی بد است، اگر می گویید: «إیّاکَ نَعْبُدُ»، او را عبادت کنید. اگر می گویید «مالکِ یومِ الدّین» اعتقاد به جزا داشته باشید. اگر در نماز می گوییم «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَالضَّالِّين»، نه دنبال مغضوب علیهم برویم و نه دنبال ضالین. گمراهی ها را کنار بگذاریم؛ اینها عهد با خداست. جنگ بدر که تمام شد بعضی ها خدمت پیامبر آمدند گفتند: حیف که ما نبودیم، اگر ما بودیم می جنگیدیم. حضرت فرمود: حالا که جنگ تمام شد می توانید عهد کنید در جنگ بعدی بیایید چون کفار اسلام را رها نمی کنند باز هم می جنگند. آنها عهد کردند که جنگ بعدی بیابند. بعضی از آن ها روز جنگ احد آمدند خدمت پیغمبر یا رسول الله، ما در بدر نتوانستیم شرکت کنیم، عهد کردیم و حالا آمدیم. آیه نازل شد: «وَ مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدوا الله عَلَیهِ»؛ بعضی از مؤمنان راست گفتند، پیمان بستند و پای عهد خود ایستادند؛ «صَدَقوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ»، عده ای هم جنگ احد تمام شد اما نیامدند، آیه نازل شد: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُون»[6]؛ چرا حرفی می زنید که به آن عمل نمی کنید و پای آن نمی ایستید. «لمَ تَقُولُونَ»، چرا حرفی می زنید چرا مطلبی می گویید که «مَا لَا تَفْعَلُون»؛ انجام نمی دهید. پس ما یک عهد داریم که با خداست. یاران اباعبدالله این عهد را با خدا داشتند، خود امام حسین علیه السلام این عهد را با خدا داشت تا آخر هم پای آن ایستاد.

2- عهد با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السلام

قسم دوم: عهد با پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمة معصومین علیهم السلام است. مگر در دعای عهد نمی خوانید، معنای دعای عهد یعنی چه؟ یعنی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف ، ما چهل روز صبح دعای عهد می خوانیم «اللَّهُمَّ إنّی أجَدِّدُ لَهُ فِی صَبیحَهِ َیوْمِی هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أیّامِی عَهداّ و عَقداّ»[7] چهل روز صبح مي گوید: امام زمان، کی می آید ما دنبالت بدویم؟ «مَتی تَرانا و نَراک»؟ کی ما را می بینی و ما تو را ببینیم. تو که ما را می بینی اما منظور دیدار چهره به چهره است؛ والّا امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف ما را می بیند، «متی تَرانا وَ نَراک»؛ یعنی چه وقت با یکدیگر چهره به چهره می شویم. چه وقت با هم رو به رو می شویم که تو دستور بدهی و ما هم بگوییم: چشم. به این عهد با امام معصوم و حجت خدا می گویند، این عهد هم لازم است. عبدالله ابن ابی یعفور شاگرد امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، مفضّل خدمت امام صادق علیه السلام آمد. آقا فرمودند: مفضل من یک عهدی با عبدالله ابن ابی یعفور داشتم، اگر تو هم می خواهی آن عهد را با من ببند؛ امام برایش پیمان نوشت. باید با امام عهد و پیمان ببندی، عهد با امام این است که او را بشناسی، یاریش کنی و حرفش را گوش بدهی. در صدر اسلام نمونه های فراوانی است که در جنگ ها، و برخوردها چگونه بعضی ها نسبت به امام معصوم و حجت خدا پیمان داشتند و تا سر جان هم می ایستادند.

نمونه های فراخوان امام حسین علیه السلام

در کربلا امام حسین علیه السلام چهار گونه افراد را دعوت کرد؛ چون بعضی ها را دعوت نکرد، کلی فرمود؛ مخصوصاً آن هایی که قبل از مکه هستند آنها مسئولیتشان کمتر است. اما دعوت امام نسبت به کسانی که بین مکه و کربلا هستند محکم تر است؛ ولی در مکه و قبل از آن با این که امام با بعضی افراد هم ملاقات داشته آنها را دعوت نکرد. اما بعضی ها را دعوت کرد: 1- بعضی ها را با نامة عمومی دعوت کرد، مثلاً به مردم کوفه نامه نوشت و دعوتشان کرد. یک نامه به مردم بصره نوشت و دعوتشان کرد. 2- به بعضی ها نامة خصوصی نوشت مثلاً به حبیب بن مظاهر نامة خصوصی نوشت. 3- نماینده فرستاد، برای زهیر نماینده فرستاد، گفت: بروید به زهیر بگویید بیاید؛ 4- خودش آمد به طرف گفت: بیا. گاهی در جایی یک سخنرانی و مجلس روضه ای هست یک اعلامیه در خیابان می زنند، می گویند منزل فلانی روضه است، مردم تشریف بیاورید، این دعوت عمومی است. گاهی برای شخص شما در پاکت دعوتنامه می گذارند و می گویند آقای فلان، تشریف بیاورید. شما بیشتر اهمیت می دهید، می گویید مرا دعوت کرده، گاهی پسرش را در خانه ات مي فرستد، می گوید: بابام گفت امشب یادتان نرود، و شما هر کار داشتید زمین می گذارید، می گویید بندة خدا بچه اش را دنبال من فرستاده. یک وقت خود صاحب مجلس می آید و می گوید: آقا عروسی است، خود داماد در خانه مي آید و می گوید: حاج آقا امشب یادت نرود. دیگر حتماً می روی، می گویی این بندة خدا با همه گرفتاری هایش به دنبال من آمد. حال امام حسین علیه السلام بعضی ها را دعوت عمومی کرده مثل مردم کوفه، به بعضی ها نامة خصوصی داده مثل حبیب، برای بعضی ها نماینده فرستاده مثل زهیر؛ اما به بعضی ها خودش فرمود: بیا. این ها که این دعوت امام را بی پاسخ گذاشتند گناهشان خیلی سنگین است، مثل عبیدالله حر جعفی.

عبیدالله حر جعفی

خود عبیدالله می گوید: من یادم نمی رود ابا عبدالله در حالی آمد که دامنش را بچه های کوچکش گرفته بودند – چقدر یک انسان کم توفیق می شود- بچه هایش دورش بودند، مقابل خیمه عبیدالله آمده و مي گوید: عبیدالله تو که گذشتة خوبی نداری، در صفیّن با پدرم، علی جنگیدی، تو کسی هستی که پدرم را یاری نکردی؛ «فَقَالَ أیُّها الرَّجُلُ انَّکَ مُذْنِبٌ خَاطِیٌ»، گذشتة بدی داری، گناهان زیادی به گردن توست، بیا مرا یاری کن، قول مي دهم جدّم رسول الله تو را شفاعت کند. گفت: اباعبدالله، کمک مالی می خواهی به شما کمک می کنم؛ اسب می خواهی، شمشیر می خواهی، نیزه می خواهی، می دهم حضرت فرمود: «لَا حَاجَهَ لَنا فِیکَ وَلَا فِی فَرَسِکَ»[8]؛ من نیاز به نیزه و اسب ندارم، این ها در بازار هم پیدا می شود، انسان می خواهم، یاور می خواهم. اما او نیامد. او عهد با امام را شکست. امام از او خواسته بیاید، و نیامد.

عبدالله بن عمر

امام حسین علیه السلام عبدالله بن عمر را در مدینه دعوت کرد، در مکه خدمت امام حسین علیه السلام آمد، عرض کرد: از جد شما روایت شده شنیده ام که شما به شهادت می رسید، و بعد از امام خواهش کرد گفت: پیراهنتان را بالا بزنید من سینة شما را ببوسم؛ چون پیغمبر این سینه را بوسیده، پیغمبر این پنج موضع؛ سینه، دست ها، پیشانی، گلو و لب های حسین را مي بوسید و می فرمود: این ها موضع شمشیر است، این ها جاهای نیزه است. حسین را روی سینه اش می خوابانید؛ «یَومٌ عَلی صَدر المصطفی»، روی دوشش می نشاندش، روی زانو می نشاندش، خیلی حسین را دوست داشت. آنها همة این ها را دیده بودند. حضرت به عبدالله بن عمر فرمود: «إتَقِّ الله یا أبا عبدالرَّحمن وَلا تَدعْنَ نُصْرَتی»[9] ما را یاری کن تو که خودت می گویی جدم خبر شهادت مرا داده است. تو که سینة حسین را می بوسی. حسین را یاری کن. او امام حسین علیه السلام را یاری نکرد، این مسئولیت سنگین است. اباعبدالله علیه السلام عصر عاشورا بعد از جریان کربلا تقریباً بعد از شهادت اصحاب و بنی هاشم آن لحظه های آخر به میدان آمد و فرمود: «هَل مِن ناصرٍ ینصُرنی»؛ کیست مرا یاری کند؟ اسم کسی را صدا نزد، شخص را نام نبرد؛ اما همة آنهایی که شنیدند مسئول هستند؛ چون فریاد زد، کمک خواست، دعوت کرد. این با شب عاشورا فرق می کند که گفت: هر که مي خواهد برود این فرق می کند با آن لحظه ای که گفت: «و لیِأخُذ کُلُّ رَجُلٍ بِیَدِ رَجُلٍ»؛ هر که مي تواند دست یک نفر را بگیرد و برگردد.

نافع بن هلال

امام حسین علیه السلام شب عاشورا به نافع ابن هلال فرمود: نافع برو، این بیابان و این هم تاریکی شب، مي توانی بروی. عرض کرد: درندگان بیابان مرا تکه تکه کنند اگر من شما را رها کنم، من شما را رها نمی کنم. به جون فرمود: «أنت فی اذنٍ منّی»؛ می توانی بروی. –خود امام فرموده برو، این خودش یک بحثی است- گفت: آقا، نمی روم این خونم باید در راه شما ریخته شود، اما الآن در آخرین لحظات جنگ مي گوید: بیا، یاری کن؛ «هل من ناصرٍ ینصرنی».

ابوالحتوف و برادرش سعد

مرحوم سماوی کتابی دارد به نام «ابصار العین»ترجمة فارسی هم شده، ایشان از بحارالانوار نقل مي کند: دو برادر در سپاه عمر سعد بودند، یکی ابوالحتوف و دیگری سعد. اینها سابقة خوبی هم نداشتند، بعضی گفته اند جزء خوارج هم بوده اند، گذشتة سالمی نداشتند، ولی راه توبه هیچ گاه بسته نیست. نگاهی هم به هم کردند و گفتند: برویم حسین را یاری کنیم. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «لَا طاعَۀ لِمَن عَصَی الله»[10]؛ کسی که معصیت می کند نباید از او اطاعت کرد، عمر سعد، یزید و ابن زیاد اینها عصیان می کنند، اما این فرزند زهراست. آنها آمدند به امام حسین علیه السلام پیوستند و هر دو شهید شدند، اسم اینها جزء شهدا رفت. اما اسم عبیدالله حرّ جوفی نرفت، کسی که ابن عباس می گوید: «أسماءُ هؤُلاءِ مَکتوبه». در کربلا هر کسی نتوانست حاضر شود، هر که آمد توفیق خاصی داشت، هر که آمد خدا خیلی دوستش داشت. یکی صبح اسمش ثبت شد مثل حرّ، یکی عصر اسمش ثبت شد مثل سعد و ابوالحتوف، یکی مسیحی بود آمد و مسلمان شد.

وهب و همسر و مادرش

وهب مسیحی است مادرش قمر و همسرش هانیه، هر سه به کربلا آمدند. مسلمان شد و به شهادت رسید و جزء اصحاب قرار گرفت. اگر به کسی بگویند فردا خودت کشته می شوی و نو عروست هم اسیر می شود چه حالی پیدا می کند؟ وهب 17 روز بود که ازدواج کرده بود، داماد 17 روزه است. گفتن آن آسان است. اما واقعاً بنده باشم، آیا حاضرم همسرم اسیر بشود و من هم شهید شوم، هیچ خبری هم ندارم کجا مي خواهند بروند؟ چه خواهد شد؟ چند منزل؟ چطور به خیمه ها حمله می شود؟ چه اتفاقاتی می افتد؟ تا کمی وضع زندگی انسان به هم می ریزد جنبه های عبادی زندگی اش تغییر می کند؛ «إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً».[11] بعضی از اوقات که زود به هم می ریزد، اما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شهدای کربلا در گذشته و آینده بی نظیرند. ما در عالم شهید زیاد داشتیم، اما نه با این توصیف و با این وضعیت.

عمرو بن جناده

عمروبن جناده پدرش شهید شده، جلوی چشمش قطعه قطعه شده است، آن جوان خدمت حضرت آمد و گفت: یا اباعبدالله، بگذار من هم به میدان بروم. فرمود: «شابٌ قُتِلَ أبُوُه فِی المَعرِکَۀ»[12]؛ تو پدرت شهید شده بمان. گفت: نه، یا اباعبدالله. حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد. گفت: نه آقا مادرم مرا فرستاده، و خود زره به تنم کرده. ما در جبهه ها هم این چیزها را دیدیم؛ دیدیم برادری شهید شد، و برادر دیگر جنازه اش را پشت خیمه آورد و رفت. دیدیم مادر سه شهید کنار جنازة سومین شهیدش گفت: امام تو سلامت باش. امام باقر علیه السلام فرمود: بعضی ها تیر را به سینه می خریدند؛ دیدیم بعضی ها زیر تانک رفتند برای این که دشمن به این مرز و بوم وارد نشود. گفتند مجردها اسم بنویسند، متأهل ها هم اسمشان را با مجردها دادند، گفتند بگذارید ما هم برویم. گفتند اسم بنویسید: ده، پانزده بار اسمش را نوشت، داخل کیسه انداخت تا شاید اسمش در آید که روی مین برود. اینها از همان مکتب است، از همان مرام است. لذا ما چهارگونه عهد داریم: 1- عهد با خدا؛ اگر کسی آن را بشکند خدا او را لعن کرده. 2- عهد با امام معصوم.

3- عهد با دیگران

قسم سوم: عهد و پیمان هایی که بین خودمان است. انسان نباید بدقول باشد، باید به پیمانش عمل کند. در آموزه های دینی داریم اگر به بچه قول می دهی، بدقولی نکن. به همسرت وعده می دهی عمل کن. خوش قولی از صفات مؤمن است. در حدیث داریم منافق سه علامت دارد: دروغ می گوید؛ خیانت به امانت می کند؛ و عهد و پیمان را رعایت نمی کند. پیامبر فرمود: «لَا دینَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ».[13] قرآن از اسماعیل صادق الوعد تعریف می کند چون خوش قول و خوش وعده بوده است.

4- عهد امامت

قسم دیگر عهد که به ما ارتباط ندارد، عهد امامت است. خود امام که خدا او را امام قرار مي دهد این هم یک عهد است: «لا یَنالُ عَهدِیَ الظَّالمینَ».[14] پس ما چهار گونه عهد داریم: 1- عهد امام؛ که خدا به امام مي دهد. 2- عهدهایی که بین خودمان است. 3- عهدی که ما با امام داریم. 4- عهدی که ما با خدا داریم.

امید دارم خداوند به همة ما توفیق دهد که وفادار به عهد و پیمان باشیم و وفای به وظیفه داشته باشیم و بتوانیم ان شاء الله همان طور که خود ائمه علیه السلام فرمودند زینت آنها باشیم، زینت امام صادق علیه السلام باشیم. روش، منش، گفتار، کردار و بینش ما مطابق با بینش و روشی باشد که اهل بیت ما ترسیم کرده اند.

خداوندا، عاقبت همة ما را ختم بفرما.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]. یس، 60 و 61.

[2]. مستدرک، ج 11، ص 316؛ بحارالانوار، ج 72، ص 36؛ الخصال، ج 1، ص 113.

[3]. احزاب، 23.

[4]. آل عمران، 187.

[5]. بقره، 174.

[6]. صف، 2.

[7]. بحارالانوار، ج 53، ص 95.

[8]. بحارالانوار، ج 44، ص 315؛ امالی الصدوق، ص 155.

[9]. بحارالانوار، ج 44، ص 364؛ اللهوف، ص 31؛ مثیر الاحزان، ص 41.

[10]. وسائل الشیعه، ج 27؛ بحارالانوار، ج 23، ص 394؛ کشف الغمه، ج 1، ص 264.

[11]. معارج، 19- 20.

[12]. بحارالانوار، ج 45، ص 27.

[13]. مستدرک، ج 16، ص 96؛ بحارالانوار، ج 69، ص 198؛ جامع الاخبار، ص 74.

[14]. بقره، 124.